

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

حزب کار ایران – توفان

۱۸ سپتمبر ۲۰۱۱

خط مشی سکوت

طرح برنامه حزب رویزیونیستی توده ایران،

سیاست سکوت و مبهم گونی برای فریب طبقه کارگر و اعضاء حزب است

حزب رویزیونیستی توده ایران طرح برنامه نوین و عامدانه خسته کننده خویش را برای تصویب در ششمین کنگره حزب منتشر کرده است.

روح این برنامه برای فریب اعضای حزب توده ایران و فرار از پاسخگویی به مهمترین تحولات نیم قرن اخیر است.

آیا واقعا اعضای حزب می توانند به راحتی از کنار این همه ریاکاری و فقدان اصولیت با خونسردی بگذرند؟ چنین افرادی باید در درجه نخست این پرسش را برای خویش طرح کنند، که برای تحقق کدام آرمان پای به عرصه مبارزه سیاسی گذارده اند و هویت خود آنها چیست و آنرا چگونه توضیح می دهند.

شیخ رویزیونیسم در تحریف تاریخ

حزب توده ایران که به منجلا ب رویزیونیسم در غلتید، و گزارش خائنانه خروشچف و دروغهای شاخدار وی را در مورد سی سال ساختمان پیروزمندانه سوسیالیسم در شوروی، به رهبری رفیق استالین پذیرفت، و حزب طبقه کارگر ایران را به نابودی کشانید، حال در هنگام تدوین برنامه نوین خویش با مودبگری از کنار همه این وقایع مهم تاریخی، بی تفاوت عبور می کند و امیدوار است، که نمایندگان کنگره نیز بی تفاوت بر همه این خیانتها چشم ببوشند. پر گوئی خسته کننده تدوین کنندگان این سند برای آن است، که از زیر تحلیل مشخص مارکسیستی لنینیستی اوضاع جهانی شانه خالی کنند و خواننده را در گنجی عمیق فرو برانند، تا از طرح پرسشهای آزار دهنده غافل شود. این سند به هیچ کس بعد از مطالعه تصویر روشنی از اوضاع مشخص جهان و سیاستهای یک حزب مدعی

کمونیستی برای کسب قدرت سیاسی نمی دهد. این حزب تصویر روشنی نیز از آینده انقلاب ایران ارائه نمی کند. طبقه کارگر، مبارزه طبقاتی، جامعه سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا، در برنامه این حزب اساسا جایی ندارد. در پیشگفتار این سند که به تاریخ جنبش کمونیستی ایران اشاره می کند، مبحث مربوط به سقوط حزب توده ایران به منجانب رویزیونیسم و خیانتش به مارکسیسم لنینیسم با پذیرش نظریات خروشچف کتمان و مدفون شده است. شگفتا! در جنبش کمونیستی جهانی و در تمام احزاب کمونیستی، یک مبارزه عظیم ایدئولوژیک در گرفته است، که در یک طرف دارودسته رویزیونیستهای شوروی و اقمارش و در جانب دیگر احزاب مارکسیستی لنینیستی به رهبری حزب کمونیست چین و حزب کار آلبانی و سایر احزاب مارکسیستی لنینیستی قرار داشتند. در حزب توده ایران نیز انشعاب رخ داد و این رفقاء قاسمی، فروتن، سغائی و امیر خیزی بودند که به سنت انقلابی حزب توده ایران و به مارکسیسم لنینیسم وفادار مانده و به ضد تئوریهای ارتجاعی خروشچف مبنی بر "حزب تمام خلق"، "دولت تمام خلق" و نظریه های سازش طبقاتی مبتنی بر پذیرش "همزیستی مسالمت آمیز"، "گذار مسالمت آمیز" و "مسابقه مسالمت آمیز" به پا خاسته و بر آنها جسورانه و با احساس مسؤولیت انقلابی و کمونیستی خط بطلان کشیدند. دنیا و نه تنها دنیای کمونیسم، در این لحظه به تکان در آمد و مسیر آن از راه صحیح منحرف شد. رویزیونیستهای حزب توده ایران اساسا نیازی نمی بینند که در مورد این تحول تعیین کننده در جنبش کمونیستی که نتایج قابل پیشگویی آن از طرف رفقاء قاسمی و فروتن در مقابل چشم ماست، اظهار نظر کنند. آنها ترجیح می دهند فرار کنند و مسأله را با سکوت برگزار کنند. آنها تاریخ حزب توده ایران را جعل می کنند تا نیازی به پاسخ نداشته باشند.

شوروی سوسیال امپریالیستی و یا کمونیستی، یک لقمه گلوگیر

در طی سند همه جا بدون مقدمه از "فروپاشی شوروی" به عنوان یک بالای آسمانی سخن می رود، ولی رویزیونیستهای حزب توده ایران نیازی نمی بینند که در مورد این تحول عظیم زمینی و نه آسمانی، سخن به میان آورند و دلایل آن را از منظر کمونیستی و علمی مورد بررسی قرار دهند، تا جنبش کمونیستی ایران و جهان با تجربه اندوزی از گذشته، در آینده به کجراه نرود و جان هزاران راهروان انقلابی این راه، هدر داده نشود. آنها ناچارند که در این مورد نیز سکوت کنند، و این سکوت آنها، نتیجه منطقی سکوت قبلی آنهاست. آنها می دانند که به مصداق "هر دم از این باغ بری می رسد*** تازه تر از تازه تری می رسد" دیگر نمی توانند، حضور این همه بروکراتهای ضد کمونیست و طبقات مرفه و صاحب امتیاز حاکم در حکومت شوروی را از جمله یلتسین و گورباچف و پوتین و مدودف، ادوارد شوارندادزه، اصغر آقاییف، رزا آتوئباوا، صفرمراد نیازف، نورسلطان نظربایف، امامعلی رحمان که همه در مقامات کلیدی قرار داشتند و فساد از سرپای آنها می بارید، با جاسوسی دستهای ناپاک سازمان "سیا"، و پرورش دادن گورباچف از گذشته، توجیه کنند. دوران افسانه سرائی و دلداری گذشته است. دیگر مقدور نیست، که سقوط شوروی "سوسیالیستی" را با عرقخوری و دسیسه های یلتسین توضیح داد و این کشور سوسیال امپریالیستی را که در رقابت با امپریالیسم امریکا به خلقهای جهان خیانت می کرد و ضربه می زد، تا روز آخر سوسیالیستی ارزیابی کرد. در اینجا است که کنه ماهیت سیاست کمونیستی و رویزیونیستی بر ملا می شود و تناقضشان آشکار. آغاز رویزیونیسم از اقتصاد شروع نمی شود، از سیاست شروع می شود. همانگونه که هدف کمونیستها برای استقرار جامعه سوسیالیستی کسب قدرت سیاسی و استقرار دولت پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریاست، هدف رویزیونیستها و ضد انقلاب نیز همیشه کسب قدرت سیاسی و سرنگونی دیکتاتوری

پرولتاریا بوده است. انقلاب با کسب قدرت سیاسی آغاز می شود و ماهیت آن نیز به قدرت سیاسی مربوط می شود. تحولات اقتصادی همیشه به صورت بطئی بعد از کسب قدرت سیاسی و با برنامه ریزی طولانی صورت می گیرد. ماهیت دولتها را ماهیت قدرت سیاسی تعیین می کند. این است که برای شناخت رویزونیسم باید ماهیت قدرت سیاسی را مورد بررسی قرار داد و نه اینکه چه موقع آخرین کارخانه دولتی (کدام دولت؟ پرولتری و یا بورژوائی-توفان) به مالکیت خصوصی بدل می شود. تصور بکنید که بر کشوری یلتسینها، پوتینها، گورباچفها، علیوفها، شواندازده ها و... در رأس قدرت سیاسی باشند و کشور را اداره کنند، ولی مدعی شد که این کشور هنوز ماهیتش به علت مالکیت دولتی اقتصاد، سوسیالیستی است.

همین وضع در شوروی، در تمام ممالک اقمار شوروی نیز وجود داشت. حتی رویزیونیستها ناچار شدند در مورد جمهوری چکسلواکی به حضور ضد انقلاب در قدرت سیاسی در حالیکه اقتصاد هنوز دولتی و "سوسیالیستی" بود اعتراف کنند، و برای "نجات سوسیالیسم" به چکسلواکی تجاوز نمایند. در اینجا به یک باره قدرت سیاسی بود که ماهیت دولت را تعیین می کرد و نه مالکیت دولتی اقتصاد. به یک باره ضد انقلاب چکسلواکی رویزیونیست از کار در آمد، در حالیکه رویزیونیستهای شوروی "مارکسیست لنینیست" باقی ماندند. در اینجا بود که تجاوز شوروی به چکسلواکی دیگر ماهیت دفاع از منافع طبقه کارگر را به همراه نداشت و صرفاً یک تجاوز امپریالیستی بود. در سراسر این برنامه، رویزیونیستهای حزب توده ایران تلاش می کنند، از پاسخ به این پدیده تعیین کننده فرار کنند، و این فرار به آنجا منجر می شود که اشتباهات و خیانتهای سابق را تکرار نمایند. کسی که از تجربه تاریخ نیاموزد محکوم به تکرار آن خواهد بود.

به یک باره چین امپریالیستی که بعد از تدوین و حمایت از تئوری سه دنیا، به منجلا ب رویزیونیسم در غلنیده است و اکنون حتی به اعتراف صاحب نظران سرمایه داری، کشوری سرمایه داری محسوب می شود، و دومین قدرت اقتصاد جهان است، یک کشور سوسیالیستی معرفی می شود. ما در اینجا قصد نداریم که به پوچی تئوریهای حزب توده در این زمینه از نظر علمی پاسخ دهیم، زیرا در این سند از بحث اساسی خویش دور می شویم. ما این کار را به زمان دیگری موکول می کنیم، ولی اشاره به این اظهار نظر حزب رویزیونیستی توده را، از آن جهت لازم می دانیم که سوسیالیستی خواندن دولت چین، ادامه همان سیاست سوسیالیستی خواندن دولت شوروی است. سکوت در مورد ماهیت دولت شوروی مآلاً به حمایت از رویزیونیسم چینی منجر می شود. اگر دولت شوروی سوسیالیستی بود، پس باید دولت چین هم سوسیالیستی باشد. طبیعتاً راه دیگری برای رویزیونیستها نمی ماند، تا خیانت گذشته خویش را تا موقعی که به خود انتقاد نکرده و از این راه برگشته اند، با خیانت جدید کتمان کنند. این سیاست بیراهه است و به وجدان بسیاری از انسانهای فریب خورده در آینده زخمهای مهلکی خواهد زد، همانگونه که فروپاشی سوسیال امپریالیسم شوروی در گذشته زد و به ارتداد منجر شد، زیرا چین در ادامه سیاست خویش روز به روز بیشتر افشاء می شود و تا کنگره هفتم حزب رویزیونیستی توده ممکن است وضعیتی پیش بیاید که حزب رویزیونیستی توده نتواند به هیچ پرسشی پاسخ دهد. تکامل رویزیونیسم چین که به تکامل رویزیونیسم شوروی می رسد، از هم اکنون برای ما قابل پیشگویی است و سیاستهای خویش را به اساس این تحلیلها استوار می کنیم. همین وضعیت فرار از واقعیتها و ترس از گذشته است که حزب توده را وادار می کند به بیهوده گوئی و یا سکوت پناه برد.

در این سند اساساً روشن نمی کند که نقش روسها چیست. آنها مرتباً از کشور سوسیالیستی اتحاد شوروی سابق سخن می رانند در حالی که ما اکنون با کشور سرمایه داری روسیه امپریالیستی روبرو هستیم، که همان سیاست امپریالیستی گذشته را منتها از موضع ضعیفتر ادامه می دهد و ناچاراً در مقابل تهدیدات ناتو و امریکا همیشه عقب

می نشینند. چرا حزب رویزیونیستی توده ماهیت امپریالیستی روسیه را کتمان می کند؟ زیرا آنوقت نمی تواند توضیح دهد که چگونه یک کشور سوسیالیستی یک شبه امپریالیستی می شود. زیرا رویزیونیستها، سالها صحت نظریه سوسیال امپریالیسم شوروی را که زنده در مقابل ماست، نفی کرده اند و حالا در عمل دچار تناقضند. آنها باید خطای گذشته را با خطاهای جدید بپوشانند و به خیانت طبقاتی خویش ادامه دهند. آنها برای رهایی از این بن بست، تئوری جدیدی خلق کرده اند، مبنی بر اینکه روسیه یک کشور تحت سلطه است، که باید برای آزادی و رهایی ملی خویش از دست امپریالیستها مبارزه کند. این نظریه منطبق بر نظریه حزب رویزیونیستی روسیه است که با نفی مبارزه طبقاتی ناسیونال شونیسم روس را تبلیغ می کند. حزب رویزیونیستی توده ناچار است باز مسأله ای به این مهمی در همسایگی ایران را با سکوت برگذار کند و در حزب رویزیونیستی روسیه متحد جهانی جست و جو کند.

البته این تحلیلهای نادرست، برنامه ای را به شما عرضه می کند، که بسیار مخدوش است. در این برنامه ماهیت روسیه به روشنی معلوم نیست، اینکه ماهیت چین "ضد انقلابی، مائوئیست، ناسیونال شونیست، خائن، همدست امپریالیسم و رژیمهای ارتجاعی" چگونه بیکباره سوسیالیستی می شود بدون توضیح می ماند و معلوم نیست که چرا چین قدرتمند در کنار کوبا، ویتنام، لائوس و کره شمالی اردوگاه سوسیالیستی را تشکیل نمی دهند؟

حزب رویزیونیستی توده ریاکارانه در برنامه خود در قبل از انقلاب بهمن در مورد اوضاع سیاسی جهان و مبارزه دو نظام جهانی سوسیالیسم و امپریالیسم می نوشت:

"تضاد اساسی دوران ما تضاد بین سوسیالیسم و امپریالیسم است که محور عمده مبارزه طبقاتی در عرصه جهانی است و در کلیه زمینه ها اعم از اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، ایدئولوژیک و فرهنگی بروز می کند. در همه رویدادهای دوران ما انعکاسی از این تضاد و این مبارزه دیده می شود".

اگر واقعا این دو اردوگاه به اساس ادعای حزب توده هنوز به قوت خود باقی هستند و چین در مرکز آن قرار دارد، چرا در برنامه حزب از بیان این تضاد اساسی که تا کنگره بعدی حزب نیز حتما ادامه دارد خودداری می شود؟ حقیقت این است که اگر رویزیونیستهای حزب توده ایران در این زمینه سکوت اختیار نکنند، آنوقت ناچارند در توضیح منظره سیاسی جهان از تضاد آشتی ناپذیر میان اردوگاه سوسیالیسم و امپریالیسم سخن گویند و از نظر سیاسی خود را به این اردوگاه متکی کنند و از آن به دفاع برخیزند. ولی حزب رویزیونیستی توده ایران چون به آنچه که می گوید ایمان ندارد و فقط برای پرگوئی و فریب اعضا حزب است که جمله پردازی کرده است از زیر بار اینگونه اظهار نظر روشن و منطقی فرار می کند.

جهان بینی حزب

حزب رویزیونیستی توده در آنجا که به بیان جهان بینی اش مربوط می شود از جمله بندی روشن طفره می رود. در برنامه حزب توده ایران در قبل از انقلاب بهمن می آید:

"حزب توده ایران، حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران است.

جهان بینی حزب توده ایران مارکسیسم-لنینیسم است و هدفهای دور و نزدیک و مشی سیاسی و سازمانی اش از انطباق این جهانبینی علمی و انقلابی بر شرایط ویژه جامعه ایران ناشی می شود."

ما در اینجا وارد ماهیت این ادعای یک حزب رویزیونیستی که تاکتیکش همواره تظاهر به قبول مارکسیسم لنینیسم است نمی شویم. ولی ما این نوع بیان نظریه را به هر صورت گویا و روشن می بینیم.

حال به اظهار نظر جدید حزب رویزیونیستی توده توجه کنید:

"جهان بینی حزب توده ایران، حزب طبقه کارگر و زحمتکشان ایران، بر پایه اندیشه های علمی مارکسیستی-لنینیستی بنا شده است، و هدفهای دور و نزدیک، و مشی سیاسی و سازمانی آن، از انطباق خلاق این جهانبینی علمی و انقلابی بر شرایط جامعه ایران، ناشی می شود."

در این اظهار نظر راه عقب نشینی از جهان بینی مارکسیسم-لنینیسم بازگذاشته شده است. دیگر جهان بینی حزب مارکسیسم-لنینیسم نیست، بلکه این جهان بینی برپایه اندیشه های علمی مارکسیستی-لنینیستی بنا شده است. یک عبارت روشن با یک عبارت دراز و قابل کش دادن و تفسیر جایگزین می گردد. "اندیشه های علمی" چه صیغه ایست؟ آیا اندیشه های غیر علمی نیز وجود دارد؟ جهانبینی ما "برپایه اندیشه های علمی م-ل بنا شده است" چه مفهوم دارد؟ آیا بدین معناست که ما تحت تأثیر و یا با الهام از جهان بینی مارکسیسم-لنینیسم حرکت می کنیم، ولی خود اصل جهان بینی مارکسیسم-لنینیسم را صد درصد قبول نداریم و پذیرش صد در صدی آنرا در شرایط امروز دگماتیک می دانیم؟ چه نیازی هست که حزبی عبارات روشن را به عبارات کش دار و قابل تفسیر تغییر دهد و برای عقب نشینی جا باقی بگذارد.

البته ریشه این نوع عبارت پردازیها در ماهیت رویزیونیستی حزب است که نمی تواند به این تناقضاتی که بعد از فروپاشی محتوم سوسیال امپریالیسم شوروی پیش آمده پاسخ دهد. به همین جهت است که زمانی که از سوسیالیسم در برنامه اش سخن می راند، در کنار اعتراف به پیروزیهای حزب کمونیست شوروی در ساختمان سوسیالیسم و جنگ کبیر میهنی در مورد نقش بزرگ و غیر قابل کتمان استالین سکوت می کند، ولی "نقش منفی و مخرب" تجاوز امپریالیستها به شوروی را در نابودی سوسیالیسم بزرگ جلوه می دهد. حال آنکه نقش مخرب در نابودی شوروی سوسیالیستی را که ضربات ضد انقلاب را در درون تحمل کرد و ۱۴ کشور امپریالیستی را از شوروی بیرون ریخت و در جنگ جهانی دوم پوزۀ فاشیسم را به خاک مالید و سوسیالیسم را بنا نهاد، نه امپریالیستها، بلکه رویزیونیستها بازی کردند. این خروشچف بود که دستآورد خلقهای شوروی را به لجن کشید و این حزب رویزیونیست توده است که در مقابل دسیسه های خروشچف سکوت می کند، زیرا آنوقت معلوم نیست پاسخ رفقاء قاسمی و فروتن را چگونه باید بدهد، که مردانه از رفیق استالین دفاع کردند و دستآوردهای بزرگ خلقهای شوروی را ستودند و سرنوشت کنونی شوروی را پیشگوئی کردند. رویزیونیستهای حزب توده باز برای فرار از گذشته و فرار از اعتراف به خیانت رویزیونیستی، در توضیح سقوط شوروی می آورند:

"... فشار خارجی، در حد محاصره کامل کشور جوان شوراها و سپس دیگر کشورهای سوسیالیستی در حال رشد، در کنار اشتباهات حزب کمونیست اتحاد شوروی، از جمله محدود کردن دموکراسی، هم در درون جامعه و هم در درون حزب، و تأثیر ویرانگر آن بر نظام شورائی در حال رشد ... عامل شکست شوروی بودند. پوچی این عبارات روشن است. زیرا تمام پیروزیهای شوروی به همان دورانی بر می گردد که رهبری استالین در شوروی برقرار بود. سقوط شوروی با روی کار آمدن خروشچف آغاز شد که در شرایط صلح و با حضور اردوگاه عظیم سوسیالیسم و قدرت احزاب کمونیستی و محبوبیت سوسیالیسم در جهان همراه بود. یعنی همه شرایط برای پیشبرد و توسعه امر سوسیالیسم آماده بود و خروشچف آنرا به نابودی کشانید و حزب توده از این خط مشی رویزیونیستی به حمایت برخاست.

خنده دار است که کسی در زمان جنگ که تمام دنیای امپریالیستی برای نابودی سوسیالیسم به شوروی حمله کرده است، و مبارزه با این دشمن غدار و متحد و متمرکز و قدرتمند، به مرکزیت و ستادی نیرومند و فعال و با واکنش

سریع نیاز دارد، از "محدود کردن دموکراسی" و تخریب نظام شورائی سخن گوید. لیبرالیسم بورژوائی از سرپای این اظهار نظر ضد کمونیستی می بارد.

آنچه خروشچف بر باد داد، دیکتاتوری پرولتاریا بود، که حزب توده در برنامه خود از آن سخنی هم بر زبان نمی آورد و تمام سخنان ضد کمونیستها را در مورد دموکراسی ناب و غیر طبقاتی تکرار می کند.

لیبرالیسم بورژوائی

ما در خاتمه به بخش مربوط به ایران این برنامه می پردازیم، که بیان ماهیت رویزیونیسم در عرصه داخلی است. حزبی که ادعای نمایندگی طبقه کارگر را می کند، هیچ برنامه ای برای کسب قدرت سیاسی و استقرار سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا نه به اعضاء و هوادارانش و نه به طبقه کارگر ارائه نمی دهد. در این برنامه سخنی از دیکتاتوری پرولتاریا و استقرار سوسیالیسم در ایران در میان نیست. همه جا سخن از تحولات دموکراتیک آنهم با دست طبقه حاکمه و نه با دست حزب توده ایران است. همه جا خواهش و درخواست از طبقه حاکمه است. حزب توده خود تقسیم نقش ها را پذیرفته است و به تقسیم این نقش ها از جانب قدرت سیاسی بعدی، تمکین کرده است. حزب توده سند این تمکین را در برنامه خود بر سر در حزب زده است، تا بورژوازی و طبقات حاکمه غیر پرولتری در ایران به بی بو و خاصیتی و "بی ضرری" این حزب واقف باشند و از وی نترسند و وی را به بازی بگیرند.

حزب توده ایران تنها خواهان تحول در سازمانهای حکومتی است، که در دست طبقات غیر پرولتری قرار دارند. این حزب خواهان سرنگونی حکومت سرمایه داری حاکم و استقرار یک حکومت سوسیالیستی نیست، و آنرا نیز در برنامه خویش درج نکرده است. ممکن است برخی بر این نظر باشند، که ایران در مرحله انقلاب سوسیالیستی نیست و سخن گفتن از انقلاب سوسیالیستی چپروانه است. حزب توده ایران نیز شاید با حرکت از این درک، ایران را در مرحله انقلاب ملی و دموکراتیک می داند و استدلال می کند:

"چون نظام سرمایه داری، در هر شکل سیاسی آن، در کشور ما نمی تواند معضل هائی همچون عقب ماندگی و بی عدالتی دهشتناکی که سرپای جامعه را فراگرفته است، حل کند، بنا براین، ایران در مرحله انقلاب ملی و دموکراتیک قرار دارد که هدف اجتماعی- اقتصادی چنین انقلابی را می توان بدین سان تعریف کرد:.....". ولی همین ادعا نیز صمیمانه و کمونیستی نیست.

البته این یک تعریف جدید اختراعی حزب توده ایران از مرحله انقلاب ملی و دموکراتیک است. انقلاب ملی و دموکراتیک که در کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودال صورت می گیرد، دو وظیفه اساسی را برای حل این تضادهای اساسی جامعه در مقابل خود می گذارد. انقلاب ملی، انقلابی است، بر ضد سلطه امپریالیسم و انقلاب دموکراتیک، انقلابی برای نابودی فئودالیسم و حل مسأله ارضی در کشور است. در ایران که سرمایه داری رشد یافته و مسأله زمین در آن سالهاست که حل شده است، از انقلاب دموکراتیک سخنی هم نمی تواند در میان باشد. انقلاب دموکراتیک در عمل یعنی اینکه با از بین بردن فئودالیسم، موانع رشد و توسعه سرمایه داری را در کشور مرتفع نمائیم. البته احزاب کمونیستی همواره از "انقلاب دموکراتیک نوین" سخن رانده اند، که آنگونه انقلاب ملی و دموکراتیکی است، که رهبریش در دست طبقه کارگر باشد. وقتی حزب رویزیونیستی توده ایران خواهان انجام یک انقلاب ملی و دموکراتیک برای حل دو تضاد اساسی جامعه ایران است، باید نخست ثابت کند که ایران زیر سلطه امپریالیسم بوده و مسأله زمین در ایران در اثر حاکمیت فئودالیسم، حل نشده باقی مانده است، تا بتواند این

تئوری را به خورد اعضایش دهد. ولی در هیچ کدام از موضعگیریهای حزب توده ایران، شما با این تحلیل مشخص روبه رو نمی شوید. حزب توده ایران این تئوری من در آوردی را از آنجهت اختراع کرده، تا همکاری را با هیأت حاکمه آینده و انصرافش را از انقلاب سوسیالیستی، به رخ حاکمیت آتی بکشاند و بی آزاری اش را برای دشمن طبقاتی توجیه کند. اگر خیلی خوشبین باشیم و نادانی حزب توده را مبنا بگیریم، ظاهراً حزب توده ایران، تحقق حقوق دموکراتیک مردم و به رسمیت شناختن آن را، با مرحله دموکراتیک انقلاب مخلوط کرده است. برای حزب توده ایران مبارزه برای تحقق خواستها و مطالبات دموکراتیک اقشار و طبقات جامعه در هر مرحله انقلابی و توسعه و پیشرفت اقتصادی، انقلاب دموکراتیک نام دارد. اگر در امریکا و آلمان هم مردم برای تحقق حقوق دموکراتیک و یا پاسداری از آنها به میدان آمدند، به مفهوم آن است، که این ممالک امپریالیستی در مرحله انقلاب دموکراتیک قرار دارند.

باز فرض کنیم که این تئورهای اختراعی حزب توده ایران درست باشد، چرا باید از آن نتیجه گرفت که رهبری انقلاب برای پیشرفت و تحول، باید در دست طبقات غیر پرولتری باقی بماند؟ اگر حزب توده ایران به نیروی طبقه کارگر و مارکسیسم لنینیسم اعتقاد داشت، می دانست که هیچ تضمینی به جز حکومت پرولتاریا برای تحقق حقوق دموکراتیک و ایجاد امنیت برای زحمتکشان و طبقه کارگر و استقرار عدالت اجتماعی و مقابله با امپریالیسم و رفع مشکلات دهقانان موجود نیست. بدون رهبری طبقه کارگر در این مبارزه، این مرحله از خود در آورده، تا ابد باقی می ماند و تحولی در آن صورت نمی گیرد. رهبری طبقه کارگر، شرط گذار از این مرحله است.

ما گرچه با این تحلیل موافق نیستیم، ولی آنوقت برای اینکه دست رویزنیستها را باز کنیم از آنها می طلبیم که از یک انقلاب ملی دموکراتیک به رهبری طبقه کارگر سخن گویند. ما از آنها خواهیم پرسید، به چه دلیل باید رهبری انقلاب ملی و دموکراتیک در دست بورژوازی باشد؟ مگر پرولتاریا نمی تواند همان تحولات را به نحو بهتری به نتیجه برساند و خسارت کمتری به جامعه وارد شود؟

آنوقت حزب توده ایران باید تئوری جدیدی بسازد که حاکی از آن خواهد بود: از آنجا که انقلاب ایران ملی و دموکراتیک است و سوسیالیستی نیست، رهبریش باید در دست بورژوازی باشد و ربطی به پرولتاریا ندارد. این همان تئوری آشنای من در آوردی در زمان کودتای ۲۸ مرداد است که در جزوه ۲۸ مرداد از آن دفاع شده بود و حزب توده ایران را از نظر ایدئولوژیک خلع سلاح کرد.

پس حزب توده ایران باید خواهان یک جمهوری دموکراتیک به رهبری طبقه کارگر باشد. پذیرش یک جمهوری دموکراتیک بدون تعیین رهبری، یعنی در عمل به سلطه بورژوازی تن دادن و آنها را دارای ظرفیتهای دموکراتیک دانستن. این نامش خیانت طبقاتی است.

اگر این خواست در برنامه حزب توده بازتابی ندارد، در حقیقت این حزب خواهان باقی ماندن در اپوزیسیون و همکاری با رژیمهای حاکم است تا شاید در روز قیامت بتواند سوسیالیسم را مستقر گرداند. بی جهت نیست که شما در طی برنامه با عبارات زیر روبرو می شود:

"حزب توده ایران خواهان تشکیل حکومتی دموکراتیک بر اساس اتحاد داوطلبانه کلیه خلقهای ایران، و بر مبنای احترام متقابل و حقوق برابر است." در اینجا معلوم نیست که حزب توده خودش بانی چنین حکومتی است و یا آنکه آنرا از طبقه دیگری درخواست می کند.

حزب در بندهای پائین تر روشن می کند که خواهان یک حکومت ائتلافی است و خودش قصد ندارد قدرت سیاسی را به کف آورد.

در بخشهای اجتماعی-اقتصادی حتی می نویسد: "تغییر ساختار اقتصادی به منظور تشویق سرمایه گذاری مؤلّد، و تأمین رشد واقعی برای صنایع تولیدی" و یا

"محدود کردن نقش بخش خصوصی در اقتصاد کشور، از طریق نظارت مرکزی- دولتی بر امر تولید و توزیع در جامعه." و یا

"ایجاد و گسترش بخش دولتی دموکراتیک، که می باید کار بازسازی اقتصاد کشور را از طریق نظارت مستقیم و غیر مستقیم، سرمایه گذاری در صنایع کلیدی سرمایه بر، و ایجاد صنایع پایه ئی تولیدی عهده دار گردد." و یا "مردمی کردن(دموکراتیزه کردن) بخش دولتی، با هدف تجدید نظر در مالکیت وسایل تولید، و ایجاد تحول بنیادین در تقسیم محصول ملی به نفع توده های محروم که در راستای عملی کردن عدالت اجتماعی است..."

به سخن ساده حزب توده ایران تنها با سیاست نئو لیبرالی سرمایه داری مخالف است. این حزب از استقرار یک حکومت غیر کارگری حمایت کرده و از مناسبات سرمایه داری به حمایت بر می خیزد و تنها به این نظر است که باید دولت حاکم بورژوازی به سرمایه گذاری مؤلّد پردازد و بخش خصوصی را محدود و نه نابود کرده و بخش دولتی را دموکراتیزه کند. این خواستها را حزب "طبقه کارگر" از بورژوازی حاکم می طلبد و آنهم معلوم نیست تا کی. حزب فاقد دورنما، راه دیگری ندارد که اعضای خویش را چنین فریب دهد.

برنامه حزب توده ایران با آن سابقه رویزیونیستی و همدستی با ارتجاع سیاه در سرکوب خونین انقلاب، یک برنامه سازش با هیأت حاکمه، نفی مبارزه طبقاتی، قبول نقش اپوزیسیون ابدی در جامعه، برای فریب نیروهای کمونیستی و طبقه کارگر، انصراف از دیکتاتوری پرولتاریا و استقرار سوسیالیسم و مبارزه با مارکسیسم- لنینیسم است. تھی کردن مفاهیم اجتماعی نظیر آزادی و دموکراسی از مضمون طبقاتی، به یک کلام انصراف از مبارزه طبقاتی است. این حزب به یک حزب سوسیال دموکرات راست بدل شده است، که مودیان برای فریب کمونیستها القاب کمونیستی، سوسیالیستی و یا مارکسیستی لنینیستی را به کار برده و گذشته جنبش پر افتخار ایران کمونیستی را برای همین عوامفریبی به یکدک می کشد. باید دست رویزیونیستها، در آلوده کردن سابقه جنبش کمونیستی ایران و جهان را رو کرد.

حزب کار ایران(توفان) تنها به یک بررسی مختصر از این برنامه دست زده است، تا در این سخنان کوتاه ماهیت برنامه رویزیونیستی را بر ملا کند. این برنامه نه در عرصه خارجی و نه در عرصه داخلی برای هیچ کس راه گشا نیست و به سردرگمی و آشفتگی فکری دامن می زند. تا رویزیونیسم بر حزب توده ایران حاکم است و این حزب نتوانسته حتی پس از ضربه از فروپاشی سوسیال امپریالیسم شوروی از خواب غفلت به درآید، وضع به همین منوال ادامه خواهد داشت.

حزب کار ایران (توفان)

شهریورماه|سنبله| هزار و سیصد و نود خورشیدی

www.toufan.org

toufan@toufan.org